

یادواره شهدا

یادواره شهدا طرح جدید دیگری از مجموعه با هدف کار جمعی و مشارکت در برنامه‌ریزی و اجرا، مدیریت و واگذاری کار به دانش‌آموزان، توجه به عقاید و سلايق آنها به موازات پیوند و آشنایی آنها با الگوهای ایشار، میهن‌پرستی و ارج نهادن به مقام شهدا و ایثارگران، دومین سال خود را در دبیرستان دخترانه جوادالائمه پشت سر گذاشت. چگونگی اجرای این برنامه را در نشست با مدیر و دانش‌آموزان به گفتگو نشستیم، که گزیده‌هایی از آن را با شما سهیم می‌شویم.

هما دهقان



بچه‌ها عکس، خاطرات و وصیت‌نامه‌هایشان با ابتکار و خلاقیت در غرفه‌ها عرضه می‌شد. حتی تدارک و انجام پذیرایی شب‌های مراسم را هم خود بچه‌ها به عهده گرفتند. تنها مواردی که ما از بیرون کمک گرفتیم، برپایی اسکلت‌ها، چادرها و ساخت ماکت‌هایی مثل چاپخانه بود، چون باید از نظر استحکام مطمئن می‌شدیم و تنها پیشنهاد من، مصاحبه با خانواده «دایی قاسم» از جانبازان یزد بود، که بچه‌ها استقبال کردند و با اتکا به توانایی خودشان، برنامه مصاحبه با دختر ایشان را در شب اول مراسم گنجاندند. در مجموع اشتیاق بچه‌ها زیاد بود و برای تهیه مطالب، عکس‌ها و پوسترها، در سایت هیاهویی بر پا بود. با نزدیک شدن به زمان اجرای برنامه، فعالیت‌ها شبانه‌روزی شده بود؛ البته ما برای این‌که به درس بچه‌ها لطمه نخورد، از ابتدا از آنها قول گرفتیم که این کار را کاملاً جدا از درسشان بدانند و با برنامه‌ریزی دقیق از درس و امتحاناتشان عقب نمانند. انصافاً بچه‌ها هم همکاری کردند و در این مدت حتی یک امتحان لغو نشد؛ آنها سر وقت سرکلاس‌هایشان حاضر می‌شدند و بعد از کلاس در مدرسه می‌ماندند. نکته مثبت و قابل تامل دیگر همراهی خانواده‌ها بود که برای من خیلی ارزش داشت. ما کوچکترین مشکلی پیدا نکردیم که به نظرم نتیجه نگاه شهدا به این برنامه و نیت خالصانه بچه‌ها بود. من از ابتدا دل‌نگران بودم که این کار در خور شان و مقام شهدا انجام نشود، اما در پایان وقتی نتیجه خوب کار را دیدم از خوشحالی گریه کردم (با لبخند)، بچه‌ها هم ز رنگی کرده بودند و از آن لحظه عکس گرفتند و با سلیقه از همین عکس‌ها نمائنگی تهیه کرده بودند که در سالن پخش شد. فکر می‌کنم تفاوتی که کار ما با مدرسه پسرانه داشت، این بود که آنها بیشتر با ماکت‌هایی که ساخته بودند به فضا سازی توجه داشتند، و ما بر فضای معنوی و محتویات آن تمرکز کردیم. در نهایت، این مراسم با خواندن دعای ندبه در صبح جمعه پایان یافت. یکی از دستاوردهای تربیتی مهم این برنامه ایجاد رابطه‌ای صمیمانه بین مسئولین مدرسه و بچه‌ها، در عین رعایت حریم‌ها بود که تجربه‌ای ماندگار در ذهن من ایجاد کرد. امیدوارم بچه‌های ما بعد از کنکور هم بیایند تا سال آینده بتوانیم برنامه‌ای با کیفیت بهتر ارائه کنیم.

ملوک مبین: پیرو بازدید از دبیرستان مفید تهران، سال اول یادواره شهدا در مدرسه پسرانه برگزار شد که ما هم غرفه‌ای داشتیم و قرار شد سال دوم این برنامه در مدرسه ما اجرا شود. اول مهر با حدود ۶۰ نفر از دانش‌آموزان داوطلب، شورای دانش‌آموزی را تشکیل دادیم، هدف طرح را تبیین و به دانش‌آموزان فرصت دادیم تا نظرات خود را در برنامه‌ریزی و اجرا دخیل کنند. بعد از امتحانات دی ماه، کار با برافراشتن پرچم امام حسین(ع) و زیارت قبور شهدا به صورت رسمی شروع شد. از آن جا که مسئولیت اجرای این برنامه به‌طور کامل بر عهده بچه‌ها بود، آنها تصمیم گرفتند از مشاوره افراد مجرب در این زمینه بهره بگیرند. افراد مشورت دهنده تاکید داشتند بچه‌ها گروه‌بندی شوند و خودشان ایده بدهند، که با بچه‌ها تصمیم گرفتیم هر کدام از معاونین مدرسه، سرپرست یک بخش شوند و بچه‌ها را در خرید و تدارک برنامه همراهی کنند. مثلاً خانم شهسواری و سرداری غرفه‌های بیرون و خانم خبازی مسئولیت غرفه‌های داخل را به عهده گرفتند. حتی سخنرانان دعوت شده هم پیشنهاد خود بچه‌ها بودند؛ آقای «حاجتی» که بچه‌ها در مانور شبانه اردوی راهیان نور با ایشان آشنا شده بودند، یا «سردار طهرانی مقدم» برادر شهید، و آقای «شاهولی». شهادتی که یاد آنها در این برنامه زنده شد، به جز چند نفر که پیشنهاد ما بود، مابقی از میان آشنایان، اقوام و شهدای دیگری بود که به انتخاب



فایزه خواجه‌امینیان: آن قدر آن حس همکاری زیاد بود که حتی بعد از زنگ آخر در مدرسه می‌ماندیم، حتی تا ۹ شب! و این روند دوهفته آخر پابرجا بود؛ داربست‌ها را می‌بستیم، غرفه‌ها را درست می‌کردیم، سنگر می‌ساختیم. جالب است بدانید، دو سه شب مانده بود به یادواره برف آمد و کلی از چیزهایی که درست کرده بودیم خراب شد. مجبور شدیم دوباره همه چیز را بازسازی کنیم، ولی با همان همبستگی که بین ما شکل گرفته بود توانستیم کار را تمام کنیم!

با این توصیف، هدف یادواره به میزان خوبی محقق شده است، چون شما نه تنها یاد آن‌ها را زنده کردید، که الگوی رفتاری آن‌ها را در عملکرد

خودتان پیاده ساختید! آیا چنین همبستگی‌ای را در برنامه گروهی دیگری در مدرسه تجربه کرده بودید؟
انسیه سلطانی: خیلی کم! در واقع تا به حال برنامه گروهی به این شکل نداشتیم، اگر هم داشتیم، این‌جا بیشتر و بهتر عمل کردیم.

پس به نظر می‌رسد ابتدا هدف به خوبی تبیین شده و بعد از آن، کار به خوبی برنامه‌ریزی شده که چنین نتیجه‌ای دربرداشته است! از مراحل کار بیشتر بگویید.

ساحل السادات نظام‌الحسینی: در جلسات سوم و چهارم هر سرگروهی عضو گرفت و کم‌کم گروه‌ها تشکیل شدند. همه کارها به عهده خودمان بود، جز زدن اسکلت‌ها و برپایی غرفه‌ها.

از جزییات کارتان بیشتر بگویید؛ از کار شوراها و چگونگی برنامه‌ریزی‌ها؟ چه تعداد جلسه تشکیل دادید؟ چه صحبت‌هایی در این جلسات

رد و بدل می‌شد؟ و چطور به هم‌فکری می‌رسیدید؟
فاطمه نورالهی: ابتدا دو تا سه جلسه با خانم مبین، معاونان پرورشی و اجرایی مدرسه داشتیم. بعد کمی جمع و جورتر شدیم، با مشاوران خارج از مدرسه نشست‌های ترتیب دادیم، تا این‌که در کلاس‌ها برای خودمان عضو گرفتیم، گروه‌ها شکل گرفت و در مورد کارها چند جلسه گذاشتیم. بعد از هر تصمیم‌گیری، سرگروه با یکی از سرپرست‌های برنامه هماهنگی لازم را انجام می‌داد. در مورد موضوعات، سخنرانان و تنظیم زمان برنامه، نظر می‌دادیم و تصمیم می‌گرفتیم.

فاطمه نوذرپور: اعضای گروه‌ها نظرشان را درباره همه چیز ارائه می‌دادند؛ چیدمان، طرح چادرها، موضوع غرفه‌ها و ... و هرکس بنا به شرایطی که می‌خواست، طرحی می‌زد و بنا بر نیاز نمایشگاه برای غرفه‌ها نظر می‌داد: مثل غرفه حج، حجاب، تهاجم فرهنگی و ... که با نظر جمعی به نتیجه می‌رسیدیم. بعد در زمان پیاده‌سازی، گروه فنی بر اساس شرایط آب و هوایی و ملزومات دیگر، تغییراتی را اعمال می‌کردند.

فایزه خواجه‌امینیان: اسکلت‌بندی غرفه‌ها که انجام شد، هر گروه یک غرفه داشت. مثلاً غرفه دستاوردهای علمی - که برای گروه من بود - یا غرفه کتاب، شهدای گمنام، عاشورا و ... گروه‌ها خودشان غرفه‌ها را تزئین می‌کردند، هرچند کمک‌هایی از مدیر یا بسیج می‌گرفتیم، اما بیشتر کارها را خودمان انجام می‌دادیم.

گفتگو با دانش‌آموزان

امروز آمدیم تا با بیان خودتان از چند و چون برنامه یادواره شهدا بیشتر بدانیم؛ این‌که این برنامه چه بود؟ چرا و چگونه برگزار شد؟ و تا چه اندازه ثمربخش بود؟

ساحل السادات نظام‌الحسینی: از همان ابتدای سال و تشکیل شورای دانش‌آموزی، خانم مبین اعلام کردند قرار است یادواره شهدا اسفند امسال در مدرسه ما برگزار شود، پس باید برنامه‌ریزی کارها را شروع کنیم. بعد چند جلسه پیاپی ریز برنامه‌ها را مشخص و مسئولیت‌ها را تقسیم کردیم. هدف برنامه، زنده کردن یاد شهدا بود.

فاطمه جاوید: البته این یادواره آن‌طور که به ما گفتند، برداشت بوده از مدرسه‌ای در تهران. مدیران دبیرستان از اجرای این برنامه در آن‌جا بازدید کرده بودند و چون به نظرشان برنامه خوبی بوده، تصمیم می‌گیرند در مدارس جوادالائمه نیز این طرح را اجرا کنند. پارسال اولین یادواره در مدرسه پسرانه برگزار شد، امسال هم ما مجری برنامه بودیم.

پس شما کاملاً در جریان یادواره دبیرستان پسرانه قرار گرفتید؟

فاطمه جاوید: بله، هم ورود برای عموم آزاد بود و هم مدرسه دخترانه غرفه‌ای در آنجا داشت، که بچه‌ها مدام در حال تدارک آن بودند.

شورای دانش‌آموزی که اشاره کردید از چه زمانی شروع به کار کرد؟

فاطمه نوذرپور: از آبان. اما از اول مهر حرف یادواره شهدا در مدرسه بود! به نظرم چیزی که باعث جذب بچه‌ها شد، حس همکاری‌ای بود که بین ما به‌خاطر این برنامه به‌وجود آمد. باعث شد ما بیشتر همدیگر را بشناسیم و حتی رابطه خودمان را با فضایی که شهدا باهم داشتند تطبیق دهیم. این‌که همین حس همکاری بین آن‌ها وجود داشته که باعث می‌شده از همه جای ایران کنار هم جمع شوند و یک هدف را به انجام برسانند، در ما هم همین حس بود که کمک می‌کرد تا همه مشکلاتمان را کنار بگذاریم و حتی با وجود جر و بحث و اختلاف نظر، همه کارمان را خوب انجام بدهیم.

فاطمه جاوید: البته زنده نگه‌داشتن یاد شهدا در اغلب یادواره‌ها هست! اما کار گروهی که در خلال آن بین ما شکل گرفت خیلی جالب و مهم بود.

توضیحات بسیار خوبی بود که می‌تواند راهنمای عمل گروه‌های آینده باشد. سوال بعدی این که تا چه اندازه این برنامه سبب شد مطالعات‌تان را بیشتر کنید؟ و با این مطالعات پی به چه چیزهایی بردید که تاکنون از آن‌ها بی‌اطلاع بودید؟

فاطمه آسیابان پور: بی‌تردید باید دانشمان را کامل می‌کردیم تا بتوانیم اطلاعات صحیحی انعکاس دهیم. به سایت‌ها یا کتاب‌هایی مراجعه می‌کردیم که من شخصا از آن‌ها اطلاعی نداشتم. مثلا مجلاتی که درباره شهدا بود، عکس‌ها یا پیام‌هایی که ما را ترغیب می‌کرد ببینم شهدا چه گفته و چه کرده‌اند! از این طریق حتی هدف‌هایشان برایمان ملموس‌تر می‌شد. **ساناز استاد حلوايي:** بین عکس‌هایی که می‌دیدیم شهیدان مهندسی بودند، و این برای ما جالب بود تا تحقیق کنیم بدانیم چه چیزی باعث می‌شده فردی درسش را کنار بگذارد و این راه را انتخاب کند!

انسیه سلطانی: در مورد مطالعه هم جالب است بدانید در این دو هفته، غلغله‌ای در سایت مدرسه برپا بود! بچه‌ها عکس‌ها و مطالب را پیدا می‌کردند، اسم غرفه‌ها را روی چادرها نصب می‌کردند. در کل خیلی فضای تحقیق و جستجو فعال بود.

فاطمه جاوید: مدرسه هم خیلی به ما کمک کرد، مثلا خانم خوانین زاده، مسئول اجرایی مدرسه، مجلاتی مثل ماهنامه دفاع مقدس را در اختیارمان گذاشتند که مطالعاتمان را عمیق کنیم. **انسیه سلطانی:** در کارمان ابتکار هم داشتیم (با لبخند). بخشی از مطالبی که جمع‌آوری شده بود، با شنیده‌های ما فرق داشت. پس این مطالب را جمع‌آوری کردیم و به صورت فال به کسانی که از غرفه ما بازدید می‌کردند، دادیم.

فاطمه نوذری پور: من هم به‌عنوان مجری تصمیم گرفتم فضای برنامه خیلی غم‌انگیز نباشد! چون با مطالعه فضای جبهه، متوجه شدم شوخی‌هایی که هم‌زمان با هم داشتند، بعضا فضای شادی را ایجاد می‌کرده! مثلا بعضی سربازان به جای عطر، به هم جوهر می‌زدند (با لبخند) و ما تا به حال، به این بُعد که آن‌ها هم افراد شاد و پر شوری بودند، نگاه نکرده بودیم.

بچه‌ها، سخنرانان برنامه را چگونه انتخاب کردید؟

فایزه خواجه‌امینیان: ما می‌دانستیم که یکی از نکات قوت یادواره سخنرانان هستند، پس باید در انتخابشان دقت کنیم. دی ماه سال گذشته در مهریز یادواره‌ای برگزار شد که برادر شهید طهرانی مقدم آن‌جا سخنرانی خیلی جذابی داشتند. از طرفی چون برادر شهید سردار طهرانی مقدم چهره شناخته شده‌ای در میان مردم هستند، می‌توانست برای مهمانان جالب باشد. به همین دلایل ایشان را پیشنهاد دادیم.

فاطمه زندی‌فر: با آقای حاجتی سال اول دبیرستان، وقتی برای سخنرانی به مدرسه دعوت شده بودند آشنا شدیم. در ابتدا بچه‌ها چندان توجهی به سخنان ایشان نداشتند، اما وقتی شروع به تعریف خاطراتشان کردند، همه ساکت و جذب حرف‌هایشان شدند. بعد از آن هم در اردوی راهیان نور با ایشان بیشتر آشنا شدیم، برای همین تصمیم گرفتیم تا ایشان را از اهواز دعوت کنیم که در برنامه ما شرکت کنند.

و انتخاب و معرفی شهدا به چه صورت بود؟

فاطمه آسیه‌بان پور: بعضی از شهدا را در زبارتی که از قبور شهدا داشتیم، انتخاب کردیم.

فاطمه جاوید: ما حتی شهدای زن را معرفی کردیم.

فایزه خواجه‌امینیان: در غرفه دستاوردهای علمی، شهدای هسته‌ای و شهدایی که ترور شده بودند را هم معرفی کرده بودیم. بچه‌ها برای بازدیدکنندگان توضیحات لازم را می‌دادند و حتی بعضی حرف‌ها ده‌ها بار تکرار می‌شد.

فاطمه جاوید: بعضی از بچه‌ها بیان خیلی خوبی داشتند. مثلا یکی از بچه‌ها که الان در این جلسه نیست، چنان با شور و هیجان توضیح می‌داد که همه جمع شده بودند و به حرف‌هایش گوش می‌دادند.

فاطمه نوذری پور: البته بروشورهایی هم تهیه کردیم که اطلاعات شهدا را در آن‌ها گردآوری کرده بودیم و در اختیار بازدیدکنندگان می‌گذاشتیم.

ساحل‌السادات نظام‌الحسینی: هر غرفه چیزی تهیه کرده بود که به بازدیدکنندگان می‌داد. مثلا ما زیارت شهدای گمنام را با تزیین آماده کرده بودیم.

در واقع شما سعی کردید جبهه و فضای حاکم بر آن را با سلیقه بازسازی کنید.

همه: (با هیجان) بله! خیلی خوب بود.

ساحل‌السادات نظام‌الحسینی: معمولا برای بچه‌های امروزی درک آن فضا سخت است، اما ما در این یادواره از شعارهای همیشگی دور و با جنبه‌های دیگری از جنگ آشنا شدیم که برایمان جذاب بود.

فایزه خواجه‌امینیان: خیلی از اوقات خود من به شخصی از کار دلسرد و ناامید می‌شدم. اما آقای ملک‌ثابت به ما دلگرمی می‌داد و می‌گفت خدا خودش درست می‌کند، شهدا کمک می‌کنند و ما باز امیدوار می‌شدیم و کار می‌کردیم. **سحر نظام‌الحسینی:** غرفه‌ای که من داشتم خیلی بزرگ بود و همه می‌گفتند تو نمی‌توانی تزیین غرفه را تمام کنی. اما من به آن‌ها گفتم که این غرفه برای من است و من درستش می‌کنم. دیگران هم واقعا کمک می‌کردند و امیدواری می‌دادند.

ساحل‌السادات نظام‌الحسینی: آقای اقتصادی را هم از قلم نیاندازیم، ایشان همه چیز را برای ما فراهم می‌کردند.

چه خوب که از ابعاد مختلف به جبهه، جنگ و شهادت پرداختید! به نظر می‌رسد هم از لحاظ شناختی متحول شدید و هم از نظر عملکرد گروهی این برنامه به شما کمک کرد. تا چه اندازه از اجرای برنامه‌های مشابه در مدرسه استقبال می‌کنید؟

همه: (با هیجان) خیلی!!!

فایزه خواجه‌امینیان: با وجودی که امسال پیش‌دانشگاهی هستیم، اما باز دوست داشتیم فرصتی بود که می‌توانستیم کار را بهتر انجام دهیم. **فاطمه جاوید:** قرار بود با کمک دوستم مستندی از یک شهید تهیه کنیم که نشد! ولی روز اجرا موفق شدیم مصاحبه‌ای با «فاطمه مهدی» فرزند «قاسم‌علی مهدی» (ملقب به دایی قاسم، یکی از جانبازان جبهه جنگ) داشته باشیم، که اتفاقا خیلی مورد استقبال قرار گرفت. به‌نظرم اگر دانش‌آموزان چنین طرح‌هایی را در طول سال دنبال کنند، خیلی مفید است.

تاکنون پیشنهادی به مدیر و معاونان مدرسه نداده‌اید؟

فاطمه جاوید: نه، اما می‌توان کاری مثل ساختن همین مستندها را انجام داد!

فایزه خواجه‌امینیان: حتما هم نباید موضوع شهدای جنگ باشد. می‌شود برای مناسبت‌هایی مثل عاشورا، تاسوعا و محرم کارهای مشابهی انجام داد! سال‌های قبل همیشه برای روز معلم، مهمان‌مان یکی از معلمان خود مدرسه بود. کیکی می‌گرفتیم، متن و شعر هم می‌خواندیم! ولی امسال یکی از معلمان آقای سفید را دعوت کردیم که هم برای خودشان خیلی جالب بود، هم برای ما! برای سال پیش‌رو هم تصمیم داریم یکی از معلمان خانم مبین که ما ندیده باشیم را دعوت کنیم.

(با لبخند) پس سرشار از خلاقیت هستید! حتما متن مصاحبه یا گزارش برنامه‌تان را به دفتر نشریه ارسال کنید. بچه‌های پیش‌دانشگاهی با توجه به حجم درسی‌شان چه پیشنهادهایی دارند؟

فاطمه نودرپور: سال اول که به این مدرسه آمدیم، شب شعری با حضور خانواده‌ها برگزار شد؛ همراه با شعر مطالب جالب، موسیقی، تزیینات و ... در برنامه داشتیم. به‌نظر می‌شود این شب شعر را مثل یادواره شهدا برنامه‌ریزی و اجرا کرد.

ساحل‌السادات نظام‌الحسینی: بله، یادواره شهدا عمومی بود و کل سالن پر شد! (با هیجان) حتی ما چند ردیف صندلی اضافه چیدیم. اگر این برنامه را هم عمومی برگزار کنیم، می‌تواند برنامه خوبی شود.

پیشنهادات خوبی است که لازمه اش پیگیری خودتان است. خوب، برگردیم به برنامه یادواره شهدا. چه بازخوردهایی از خانواده‌ها، مدعوین و دانش‌آموزان دیگر گرفتید؟

فایزه خواجه‌امینیان: یادم هست وقتی آقای طهرانی‌مقدم از غرفه‌ها بازدید می‌کردند، تصور نمی‌کردند که فعالیت‌های دانش‌آموزی تا این اندازه خوب، دقیق و در این سطح وسیع باشد! مهمانان و خانواده‌ها هم خیلی استقبال کردند! کلا با تبلیغاتی که روی بیل‌بوردها شده بود، هیاهوی برنامه در بین خانواده‌ها و مدارس پیچیده بود.

ساحل‌السادات نظام‌الحسینی: یک فضای خوب دیگری که ایجاد شده بود، این بود که خود خانواده‌ها در این مدت خیلی نگران درس و مشق ما نبودند! حتی اگر یک‌روز هم برای برنامه نمی‌آمدیم مدرسه، خانواده‌ها می‌گفتند: «چرا نمی‌روی؟» همین نشان می‌دهد چقدر این برنامه برایشان اهمیت داشت! **فاطمه آسیابان‌پور:** کار دیگری که انجام دادیم، بومی را در کنار غرفه‌ها گذاشته بودیم، که بازدیدکنندگان آن را امضا می‌کردند و نظرشان را روی آن می‌نوشتند (بارضایت). این پیام‌ها نشان می‌داد که ما شاید صد در صد، نه، ولی پنجاه درصد به بالا توانستیم توانایی‌هایمان را ثابت کنیم و به هدفمان برسیم.

بچه‌ها اگر بخواهید این برنامه را دوباره اجرا کنید، چه تغییراتی در برنامه‌تان ایجاد می‌کنید؟

ساحل‌السادات نظام‌الحسینی: موضوعاتش را با موضوعات جدید ادغام و برنامه‌های جدیدتر ارائه می‌کنیم. من فکر می‌کنم ما باید در بحث ماکت‌سازی مثل مدرسه پسرانه قوی عمل کنیم؛ یعنی جنبه معنوی و ظاهری کار را تلفیق کنیم.

فاطمه زندی‌فر: مثلاً من که مسئولیت غرفه مهدویت را به عهده داشتم، نتوانستم تزییناتی که می‌خواهم را انجام دهم، چون برخی موارد را به‌خاطر مقام امام زمان یا کمبود برخی وسایل نتوانستم آن‌طور که باید و شاید انجام دهم. فکر می‌کنم مطالب خیلی جذاب بود ولی تزیینات می‌توانست بهتر باشد، حتی مطالب هم می‌شود با تحقیق بیشتر عمق پیدا کند.

بچه‌ها متشکرم که در این نشست هم مثل برنامه‌تان فعال بودید. امیدوارم خلاقیت، ابتکارات و انگیزه‌ای که در خلال گفتگو منعکس کردید، برای خوانندگان نشریه به ویژه همسالانتان جالب و خواندنی باشد.

... این همه را بچه‌ها با جدیت و زحمت زیاد با مسئولیت خودشان به سرانجام رساندند، البته هرکدام حاجتی داشتند و آن‌چه برایشان انگیزه‌بخش بود، نه تشویق و تحسین، که کمک به تحقق اهداف بزرگی بود که برایش تلاش می‌کردند. با این حال، هدیه تلاش و همدلی این عزیزان تدارک اردوی زیارتی مشهد از سوی مدرسه بود که نشستی با حضور مسئولین مجتمع و مهمان ویژه آقای گلدان‌ساز، بدرقه راه دانش‌آموزان شد.

چکیده‌هایی از دل گفته‌های سید محسن گلدان‌ساز از فرهنگ شهادت:

بسم الله... مراسم یادواره شهدای پارسال در دبیرستان پسرانه و امسال در دبیرستان دخترانه اجرا شد. هرچند در زمان اجرای برنامه‌ها نتوانستم حضور داشته باشم، اما خدا را شاکرم که امروز در جمع شما هستم و هم‌زمانی این نشست با اعزامتان به مشهد مقدس را هم به فال نیک می‌گیرم. از تلاش همه شما بسیار تشکر می‌کنم بابت برنامه‌ریزی خوب، هماهنگی در کار گروهی و اجرای انگیزه‌بخشی که داشتید. همچنین سپاس از زحمات سرکار خانم مبین و جناب آقای حسینی‌شریف که در این دو سال، محور این فعالیت‌ها و بانی خیر شدند. نکته بعدی التماس دعا از شما به خاطر سفر معنوی و خوبی که در پیش دارید. این کار در واقع شروعی بود که انشالله آغاز باشد نه انجام و با این امید که در سال‌های بعد نیز دنبال شود، می‌خواهم ذهن شما را نسبت به مساله جنگ تحمیلی ۸ ساله و دانسته‌هایتان بازتر کنم.

مولفه‌های فرهنگ ایرانی پشتوانه قوی و اندوخته‌های بسیار دارد که آن‌ها را با مصداق‌هایی برای‌تان توضیح می‌دهم. یکی از این مولفه‌ها بحث دفاع از مرز و بوم و میهن است که در تاریخ کشور ما جایگاه والاپی دارد، دیگری حمایت از مظلوم و ظلم‌ستیزی در راستای حق‌جویی و حق‌طلبی است. اگر این مولفه‌ها را کنار هم بگذاریم موارد بسیاری می‌بینیم، مثلاً در فرهنگ اساطیری ما آرش و سیاووش نمونه‌هایی قابل‌تامل هستند. آرش که در حرکتی نمادین برای حفظ، ثبات و گسترش مرزهای میهن از جان خود می‌گذرد، و سیاووش که با ویژگی‌هایی چون پاکی و صداقت، مظلومانه می‌میرد، که در سوگواری او تا چندی پیش مراسم می‌به نام سووشون اجرا می‌شد.

بحث مظلوم‌خواهی، بعد از فرهنگ اساطیری ما در تاریخ هم دیده می‌شود، مثلاً در زمان خسرو پرویز، یمن که جزو خاک ایران بوده

به دست حاکمی ایرانی به نام «بازان» اداره می‌شده است. وقتی پیامبر اسلام ظهور می‌کند در نامه‌ای از پادشاهان کشورهای بزرگ مثل ایران، روم و ... می‌خواهد دین اسلام را پذیرا باشند. خسرو پرویز با خواندن نامه، از بازان می‌خواهد با فردی که ادعای پیامبری دارد، مقابله کند. بازان نامه‌ای به پیامبر می‌فرستد که دستور مقابله با شما را دارم و باید تسلیم شوید. پیامبر پیغام می‌دهد خسرو پرویز تا چندی دیگر، به دست پسرش کشته خواهد شد. بازان با دوراندیشی صبر می‌کند و چون پیشگویی پیامبر تحقق می‌یابد، خود و سربازانش به اسلام ایمان می‌آورند. در همین زمان پیامبر برای اولین بار می‌فرمایند: شما پارسیان از ما و مثل اهل بیت من هستید. نمونه دیگری که پس از اسلام بازگوکننده خون‌خواهی، حق‌جویی و ظلم‌ستیزی ایرانیان است، به دنبال ماجرای کربلا در قیام مختار دیده می‌شود. قرآن کریم نیز در سوره یوسف، داستان هجران پدر یوسف را با مضامینی از این دست به تصویر می‌کشد. بعد از به چاه انداختن یوسف، با این‌که برادرانش خبر دروغ کشته شدنش را به پدر می‌دهند، پدر همچنان امیدوار می‌ماند. اما با وجودیکه یوسف و یعقوب هر دو پیامبران خدا هستند، یعقوب در هجران فرزند نابینا می‌شود.

با این مقدمه سری بزنیم به جنگی که ۸ سال مردم ایران در برابر تجاوزها ایستادند و با همه دشواری‌ها سرانجام پیروز شدند، اما پدران، مادران و خانواده‌های زیادی رنج‌ها کشیدند و هنوز هم از این بابت در سوز و گداز هستند، ولی اکثر آن‌ها ایوب‌وار تحمل کردند. در مراسمی که شما برگزار کردید نیز، از آن‌چه در این سال‌ها گذشته مطالبی گفته شد، صحنه‌هایی بازنمایی گردید و روایت‌هایی بیان شد. من نیز برای شما داستانی از کتاب «رمل‌های تشنه» نوشته دوستم «جعفر ربیعی» انتخاب کرده‌ام.

در زمان جنگ و بعد از آن کسانی که کارشان شناسایی، پاکسازی و آزادسازی مناطق مین‌گذاری شده بود، محورهایی را برای پیش‌روی رزمندگان باز می‌کردند. در عملیات والفجر مقدماتی که با شکست مواجه شد، بسیاری از فرزندان ایران به شهادت رسیدند و در همین عملیات آقای ربیعی دو دست و یک پایش را بر اثر انفجار مین از دست می‌دهد. در این میان به علت تعداد زیاد زخمی‌ها، رزمندگان نمی‌توانستند همه مجروحان را به پشت جبهه منتقل کنند. ربیعی نیز پنج شبانه‌روز با آن حال در کنار شهدای دیگر تنها می‌ماند و از این لحظات تصاویر زیبایی را ترسیم می‌کند. ایشان برای رفع عطش، با زبان شب‌نم‌های صبحگاهی روی علف‌ها را لمس می‌کرده است که تصمیم می‌گیرد با بدنی مجروح و زخمی خود را به شهیدی که کمی دورتر از اوست برساند و با ققمه آن شهید، اگر آبی در آن باشد، تشنگی‌اش را برطرف کند. اما کسی که پایش شکسته چگونه باید خود را به آن جا برساند؟ کسی که دو دست ندارد چگونه می‌تواند از ققمه آب بنوشد؟ با هر چند سانتی‌متر حرکت، بارها بی‌هوش می‌شود و به هوش می‌آید تا با گذشت یک شبانه‌روز به آن شهید می‌رسد، با ساق دست ققمه را برمی‌دارد که از دستش می‌افتد و آب تا قطره آخر بر رمل‌های تشنه می‌ریزد. اما جنگ تحمیلی فقط در این ۸ سال خلاصه نمی‌شود، بلکه ما سال‌ها با تبعات ناشی از آن درگیر بودیم و نمونه آن را در فیلم شیار ۱۴۳ که اخیراً اکران شد، می‌توان دید. موضوع فیلم، چشم‌انتظاری خانواده‌ها برای فرزندان به جنگ رفته‌شان است. من شبیه به این ماجرا را در خانه خودمان شاهد بودم که پدر و مادرم در اوایل جنگ ۷ ماه برای یک برادر و ۹ سال برای برادر دیگرم به انتظار نشستند. وقتی من برای شناسایی برادر دوم رفتم، در تابوت را که باز کردم تنها چند تکه استخوان بود و تکه‌ای از لباس که اسمش روی آن نوشته شده بود. از این اتفاقات در جبهه‌های ما زیاد افتاده‌است و ما اکنون بر پله‌هایی که دیگران ساخته‌اند ایستاده‌ایم؛ در امنیت و آسایش که نباید از آن غافل بود. اگر در این قسمت‌های تاریخمان تامل کنیم و مولفه‌های فرهنگی‌مان را بشناسیم، بیشتر می‌اندیشیم که امروز چه می‌گذرد؟ چقدر به هم توجه داریم؟ چه چیزهایی را از هم دریغ می‌داریم؟ و چرا حاضر به کار گروهی نیستیم؟

ما در موسسه جوادالائمه بحث‌هایی در ارتباط با رویکردهای آموزشی را آغاز کرده‌ایم. این‌که چه چیز آموزش هست و چه چیز آموزش نیست؟ چه کارهایی باید انجام داد؟ چه کارهایی را باید از برنامه‌های آموزشی زدود؟ دنیای امروز در آموزش پیشرفت زیادی کرده‌است و دیگر منحصر به کتاب و کلاس و آزمون نیست و الگوهای به‌کارگرفته شده، که نشان می‌دهد یادگیری روندی بسیار فراتر و گسترده‌تر از کتاب و کلاس است. مثل الگوی «رجیو امیلیا» که در دوره موسولینی در ایتالیا شکل گرفت

و پروژه محور است. یعنی چی؟ یعنی کارها باید در تمام مراحل برنامه‌ریزی، تعریف، تبیین، اجرا و نتیجه‌گیری به صورت گروهی انجام شود. دقیقا کاری که شما انجام دادید. یعنی با مطالعه، برنامه‌ریزی کردید، نمایشگاه برپا کردید، از مهمانان دعوت به عمل آوردید، و از نتیجه کارتان بهره بردید. دوستتان اشاره کرد که خودتان بیشتر کارها را انجام دادید، ولی اگر گامی فراتر بردارید، شما خودتان می‌توانید به صورت کامل برنامه را اجرا کنید. خواهش من این است برای اجرای بهتر برنامه در سال آینده از هم‌اکنون تیم‌ها و گروه‌هایتان را تشکیل دهید، تجربه‌ایتان و نکات ضعف و ایراداتی که در مراحل مختلف انجام این پروژه به آن برخوردید را بنویسید تا فراموش نکنید. همچنین ببینید نسبت به کارهایی که این چند روز انجام دادید، چقدر به جلو حرکت کردید؟ چقدر خودتان را یافتید، درک کردید و ... زمینه‌هایی که فقط با درس خواندن به دست نخواهد آمد. به الگوی امیلیا اشاره کردم، آن‌ها معتقدند دانش‌آموز فقط عقل نیست، بلکه مجموعه‌ای از عقل، احساس، فیزیک و اجتماع است. ترکیب این‌ها به انسانی شدن کمک می‌کند و این یعنی پروژه.

خانم مبین نسخه‌ای از بوستان سعدی که چند ویژگی دارد را برایتان تهیه کرده‌اند. یکی این‌که در قطع جیبی و حجم کم با کاغذهای نازک است تا بتوانید در جیب و کیف با خود به همراه داشته باشید. دوم، در این کتاب معنای واژه‌های دشوار آمده است. سومین ویژگی، قابل درک و فهم بودن مطالب کتاب، با وجود گذشت قرن‌ها از نوشته شدن آن است. همین قابلیت نیز از مولفه‌های دیگر فرهنگی ما است. از شما می‌خواهم در این کتاب به دنبال نمونه‌هایی بگردید که ایشار، گذشت، شهادت، حق‌جویی و حق‌طلبی را نشانه رفته است ...